

فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت
دانشگاه شهید بهشتی، بهار ۹۲

Research Journal of Islamic Philosophy and
Theology of Shahid Beheshti University

جستاری در شأن ولایت تکوینی امامان علیهم السلام

محمدحسین فاریاب *

چکیده

ولایت تکوینی به معنای ولایت بر نظام تکوین از مسائلی است که همواره ذهن عالمان را به خود مشغول کرده است. آنچه در این نوشتار می‌آید، پرده‌برداری از معنای این اصطلاح و برخورداری یا عدم آن در حق امامان شیعی علیهم السلام است. بر اساس مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش، ولایت تکوینی می‌تواند به دو گونه ولایت در تکوین و ولایت بر تکوین تصویر شود و آنکه مورد خلاف است، دومی است. اگر چه واگذاری و تفویض امر عالم به انسان - اگر در طول اراده الهی باشد - فی نفسه امری محال نیست، اما شاهدی بر این واگذاری و در نتیجه شأن ولایت بر تکوین در حق امامان علیهم السلام نیست.

کلید واژه‌ها: ولایت تکوینی، تفویض، ولایت بر تکوین، ولایت در تکوین، امامت.

مقدمه

مسئله امامت از مسائل چالشی میان عالمان مسلمان بوده و هست و دارای مسائل فرعی فراوانی است که از جمله آنها مسئله شئون امامت و از میان آنها نیز شأن ولایت تکوینی از مهم‌ترین مسائل مطرح و جنجالی میان عالمان شیعی به شمار می‌رود. اگر چه شئونی همچون مرجعیت دینی و حاکمیت سیاسی مورد وفاق میان عالمان شیعی است، اما شأن

m.faryab@gmail.com

* دانشجوی دکتری کلام اسلامی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

تاریخ دریافت: ۹۱/۹/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۱/۲۵

ولایت تکوینی همواره مورد بحث و نظر بوده، گاه باورمندان آن متهم به غلو و تفویض شده و گاه منکران آن متهم به تقصیر در حق امامان علیهم السلام شده‌اند. به نظر می‌رسد آنچه در این خصوص اهمیت به‌سزایی دارد، معناشناسی ولایت تکوینی و تحریر محل نزاع بوده، آنگاه است که می‌توان با مراجعه به ادله به نظریه حق دست یازید. نویسنده در این نوشتار همین مسیر را پیموده است.

معناشناسی ولایت تکوینی و تحریر محل نزاع

به نظر می‌رسد اصل این واژه، در متون روایی و کلامی دارای پیشینه چندانی نیست، از این رو، باید مقصود از این اصطلاح به‌خوبی روشن شود؛ چرا که ممکن است منکران این شأن، معنایی از آن در نظر داشته باشند که این معنا مورد پذیرش باورمندان نیز نباشد. عالمان دینی مصادیقی برای شأن ولایت تکوینی بیان کرده‌اند (مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۹، ص ۱۶۳-۱۶۱)، با وجود این، به نظر می‌رسد می‌توان این شأن را در دو حوزه جداگانه کرد:

الف. ولایت در تکوین (تفویض محدود)؛ بدین معنا که ولی توانایی تصرف در عالم تکوین را داشته باشد؛ معجزات پیامبران و کرامات امامان و بزرگان دین، - صرف نظر از گستره آن - در این بخش قابل بررسی است. این معنا را می‌توان با مفهوم تفویض جزئی و محدود نیز مرادف دانست.

ب. ولایت بر تکوین (تفویض مطلق)؛ بدین معنا که ولی بر نظام هستی ولایت داشته، تدبیر امر بندگان بر عهده اوست، مسئولیت امر روزی، نزول باران، حیات و ممات موجودات و خلاصه آنچه مربوط به مدیریت نظام هستی است، بر عهده امام باشد. تفاوت میان این دو روشن است، بدین معنا که قابل تصور است که ولی در تکوین بر زنده کردن مرده توانا باشد، اما چنین نباشد که او مسئول کل امر حیات و ممات باشد یا آنکه ولی در تکوین بتواند از زیر سنگ برای کسی آب درآورده او را سیراب کند، اما چنین نباشد که او مسئول کل امر رزق و روزی در دنیا باشد.

پرواضح است که ممکن است کسی ولایت بر تکوین (تفویض مطلق) را نپذیرد، اما ولایت در تکوین را باور داشته باشد. همچنین اهمیت تفکیک این دو مسئله از یکدیگر

آنجا خود را نشان می دهد که اولاً در طی تاریخ نسبت به پذیرش یا عدم پذیرش مسئله ولایت تکوینی نزاع های فراوانی وجود داشته است، ثانیاً شاید کمتر فرد صحابی یا عالم شیعی باشد که ولایت تکوینی به معنای کرامت امام یا معجزه پیامبر را باور نداشته باشد، از این روست که تفکیک یادشده، می تواند در تقریب میان دیدگاه ها مؤثر بوده و این مسئله را روشن سازد که آنچه میان عالمان شیعی مورد نزاع بوده و هست، ولایت تکوینی به معنای تفویض و واگذاری امور به امامان علیهم السلام است. اینک باید دید بر اساس آیات نورانی قرآن کریم و نیز روایات پیشوایان دین، کدام شأن برای امامان علیهم السلام قابل اثبات است.

ولایت در تکوین (تفویض محدود)

اساساً اینکه کسی بتواند به اذن خداوند در نظام هستی تصرفی کند، نخستین مسئله ای است که باید مورد بررسی قرار گیرد. قرآن کریم که خود معجزه جاویدان آخرین فرستاده الهی است، در این باره فراوان معجزات پیامبران را یادآور ساخته و بر شأن «ولایت در تکوین» (تفویض محدود) ایشان تأکید کرده است؛ چنانکه تبدیل شدن عصای موسی علیه السلام به اژدها و فرو کردن دست در گریبان و درخشندگی آن به تصویر کشیده شده است (قصص / ۲۹ و ۲۸). همچنین معجزات حضرت عیسی علیه السلام مانند شفادادن نابینا و مبتلا به پیسی و نیز زنده کردن مردگان و ... نیز بیان شده است (آل عمران / ۴۹).

این آیات و آیات فراوان دیگری که در قرآن کریم وجود دارد، بر شأن «ولایت در تکوین» (تفویض محدود) تأکید کرده است. بالاتر از این، آنکه بر اساس آیات قرآن کریم این شأن ویژه پیامبران نیست، بلکه برخی از بندگان صالح نیز از آن بهره مند هستند، چنانکه در این باره می فرماید:

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي.. (نمل / ۴۰).

این آیه و گفتار بیان شده در آن - بنا بر نقل مشهور - از جانب آصف بن برخیا است (طبرسی، ج ۷، ص ۳۴۹). یقیناً اینکه وی می تواند در زمانی کمتر از یک چشم بر هم زدن

تخت بلقیس را نزد پیامبر خود حاضر کند، نشان از بهره‌مندی از ولایت تکوینی است که به تصریح آیه از فضل خداوند بدو داده شده است.

قرآن کریم در خصوص پیامبر اکرم (ص) نیز می‌فرماید: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ (قیامت / ۱). درباره این آیه، نقل شده که مشرکان نزد رسول خدا (ص) آمدند و گفتند: اگر راست می‌گویی و تو پیامبر خدایی ماه را برای ما دو پاره کن! فرمود: اگر این کار را کنم ایمان می‌آورید؟ عرض کردند آری- و آن شب، شب چهاردهم ماه بود- رسول گرامی اسلام (ص) از پیشگاه پروردگار تقاضا کرد آنچه را خواسته‌اند به او بدهد ناگهان ماه به دو پاره شد (طبری، جامع‌البیان، ج ۲۷، ص ۵۰؛ طبرسی، ج ۹، ص ۲۸۱).

روایات فراوانی درباره ماجرای یادشده نقل شده است تا آنجا که برخی مفسران، ادعای اجماع بر وقوع آن کرده‌اند (طبرسی، همان). بنابراین از قرآن کریم و روایات استفاده می‌شود که این شأن برای بندگان صالح خداوند اعم از پیامبران و غیر پیامبران ثابت است، اگر چه در گستره آن می‌تواند متفاوت باشد.

در خصوص امامان معصوم علیهم السلام نیز روایاتی متواتر وجود دارد که ایشان در عالم تکوین، کراماتی پرشمار را بروز داده‌اند، تا آنجا که کتاب‌هایی همچون *دلائل النبوة* مرحوم طبری آملی و *الخرائج و الجرائح* قطب راوندی در این باره نگارش یافته است.

برای نمونه، می‌توان به جریان معروف ادعای محمدبن حنفیه درباره دارابودن منصب امامت اشاره کرد که در پی آن وی با امام سجاد علیه‌السلام به مکه رفته و از حجرالاسود خواستند تا حق را بیان کند، بر اساس این روایت که به طریقی صحیح نقل شده است، امام سجاد علیه‌السلام از محمدبن حنفیه خواست که با توسل به درگاه خداوند، بخواهد تا سنگ را به سخن درآورد. محمد چنین کرد، اما سنگ سخنی نگفت. امام علیه‌السلام فرمود: «ای عمو اگر وصی و امام بودی این سنگ جواب تو را می‌داد.» آنگاه خود دعا کرده و از حجرالاسود خواست تا امام پس از امام حسین علیه‌السلام را معرفی کند. سنگ تکانی خورده و بر امام‌بودن حضرت زین‌العابدین شهادت داد (کلینی، ج ۱، ص ۳۴۸).

افزون بر آن، روایاتی نیز به طور خاص در این باره وارد شده که امام علیه السلام بر دارابودن خود از این مقام تأکید کرده است. مانند آنجا که امام باقر علیه السلام در سخنی به جابر تأکید کردند که توانایی آصف بن برخیا برای حاضر کردن تخت بلقیس به دلیل داشتن یک حرف از هفتاد و سه حرف اسم اعظم خداوند بود و این در حالی است که ما امامان هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را در اختیار داریم (کلینی، ج ۱، ص ۲۳۰-۲۲۹).

در روایات فراوانی نیز از تعبیر «علم الکتاب» برای امامان علیهم السلام استفاده شده است، که یادآور این آیه شریفه است: قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ...؛ برای نمونه، برید بن معاویه در نقلی صحیح، از امام باقر علیه السلام راجع به آیه «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا يَّبْنِي وَيُنكِّمُ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» سوال کرد، ایشان فرمودند که مقصود ما هستیم (همانجا).

بنابراین آنچه موجب توانمندی بر تصرف در هستی می شود، برخوردار بودن از علم الکتاب است که امامان علیهم السلام از آن برخوردار بوده، پس شأن ولایت در تکوین (تفویض محدود) را نیز دارا هستند. بر اساس چنین شأنی است که رفتن به زیارت و توسل به ایشان صحیح بوده و ادله پر شمار بر آن دلالت دارد (ابن قولویه، ص ۲۳۸، ۲۱۶؛ شیخ صدوق، الامالی، ص ۴۶۷؛ شیخ طوسی، مصباح المتعجل، ج ۱، ص ۳۰۲).

ولایت بر تکوین (تفویض مطلق)

گفته شد که مقصود از «ولایت بر تکوین» آن است که شخصی بر نظام تکوین ولایت داشته، خداوند متعال مسئولیت امور را بدو واگذار و تفویض کرده باشد. به نظر می رسد این مسئله، همان مسئله‌ای است که معرکه آراء بوده، مخالفان و موافقان جدی داشته و از آن به «تفویض» یاد شده است. پیش از ورود به این بحث، بیان این مقدمه ضروری است: اینکه پیامبر یا امام مسئول کار خلق و رزق و تدبیر عالم باشد، می تواند چند گونه تصویر شود که بنا بر هر یک از این تصاویر و فروض، مسئله تفویض جایگاه خود را پیدا می کند:

الف. پیامبر یا امام مستقلاً و در عرض خداوند متعال به خلق و رزق و تدبیر این عالم پردازد؛ بدین صورت که بدون آنکه خداوند متعال چنین اجازه‌ای به او داده باشد، توانایی انجام چنین اموری را داشته باشد.

ب. خداوند متعال - که اولاً و بالذات خالق و رازق و مدبر عالم است - خود مسئولیت این امور را به پیامبر یا امام واگذار کند و ایشان نیز، پس از آن مستقل از خداوند، بر اساس آنچه مصلحت می‌دانند و با حفظ حدود احکام شریعت، به رتق و فتق امور عالم پردازند. در اینجا پیامبر یا امام خود مستقل و رها از اراده خداوند، اختیار دارد - البته در حوزه شریعت - به رتق و فتق امور پردازد.

ج. خالق و رازق و مدبر عالم اولاً و بالذات خداوند متعال است، ولی او خود مسئولیت این امور را به پیامبر یا امام واگذار می‌کند و ایشان نیز تمام افعال خود را به گونه طولی - نه مستقل - انجام می‌دهند. بدین معنا که خداوند، اگر چه مسئولیت را به ایشان واگذار کرده است، هر گاه بخواهد می‌تواند دخالت کرده یا این مسئولیت را از ایشان پس بگیرد، نظیر آنچه در باب افعال اختیاری انسان بر اساس نظریه «بل امر بین الامرین» تصویر می‌کنیم.

د. رازقیت و مدیریت پیامبر و امام به نحو وساطت محض است. به دیگر سخن، در اینجا امام علیه‌السلام چیزی جز واسطه نیست و به معنای واقعی کلمه - نه از باب توحید افعالی - خالق و رازق و مدبر عالم خود خداوند است.

به نظر می‌رسد، قسم اول چیزی جز شرک آشکار نیست و اساساً تفویض نیز در اینجا معنا ندارد. همچنین اگر تفویض درست تصویر شود، نمی‌تواند قسم اخیر را نیز در برگیرد، زیرا در اینجا نقش وی همچون نقش یک مأمور معذور است که هر چه خدا خواهد و گوید انجام داده و هر چه خدا نخواهد نمی‌تواند آن را انجام دهد، در حقیقت او هیچ اختیاری از خود ندارد. چنین تصویری را نمی‌توان تفویض نامید.

قسم دوم و سوم را می‌توان تفویض نامید، با این تفاوت که تفویض در قسم دوم به گونه معتزلی است؛ بدین معنا که مفوض الیه - کسی که کار به او واگذار شده - مستقل از اراده خداوند به تدبیر امور عالم می‌پردازد. اما تفویض در قسم سوم به گونه طولی یا هم مطابق با قاعده «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» می‌باشد. البته در هر دو قسم،

پیامبر یا امام در تصمیم‌گیری‌های خود برای تدبیر امور عالم، مباشرتاً عمل کرده و چنین نیست که مانند قسم چهارم تنها یک مأمور معذور باشند؛ اما در قسم سوم همین عمل مباشر نیز به گونه‌ی طولی تصویر شده، اما در قسم دوم به نحو استقلال.

پیش از ورود به قرآن و سنت، لازم است به بررسی سه پرسش بپردازیم. نخست آنکه آیا واگذاری بخشی از امور عالم به نبی یا امام فی‌نفسه امری ممکن است یا محال؟ در پاسخ به این پرسش، می‌توان گفت اینکه خداوند بخشی از امور عالم یا حتی تمام آن را به غیر خود تفویض کند، خود به دو صورت قابل تصویر است. صورت اول همان صورتی است که در قسم دوم گذشت، بدان معنا که مفوض‌الیه مستقل از خداوند کار خود را انجام دهد. این تصویر فی‌نفسه محال است، چرا که موجب می‌شود که موجودی که عین ربط به خداوند باشد، مستقل شده و ماهیتش تغییر کند، به دیگر بیان، انقلاب در ذات لازم آید.

اما قسم سوم از تفویض - یعنی همان تفویض طولی - امری محال نیست. چنانکه پیشتر نیز بیان شد که تفویض امر شریعت به کسی که معصوم بوده، رضایت او همان رضایت خدا و اراده‌ی او همان اراده‌ی خداست امری ممکن است و استحاله‌ای به دنبال ندارد. نمونه‌ی دیگر آن، جایی است که خداوند متعال که خود اولاً و بالذات رهبری اجتماع را بر عهده دارد، پیامبر یا امام را برای این مسئولیت برگزیده و ایشان به اذن خداوند رهبری جامعه را بر عهده می‌گیرند و چه بسا کسی را نیز به عنوان والی خود منصوب کنند که در آینده خیانتش بر همگان آشکار شود.

در اینجا نیز در حقیقت امر حکومت و رهبری به پیامبر یا امام واگذار شده است. از بیان این دو نمونه روشن می‌شود که اگر خداوند امر رزق و تدبیر عالم را به کسی واگذار کند که معصوم بوده و رضایت و اراده‌اش همان رضایت و اراده‌ی خداوند باشد، چنین کاری مستلزم امری محال نیست، بلکه امری ممکن است و به همین سان راجع به سایر امور همین سخن جاری است.

ممکن است در اینجا اشکالی بر اساس آنچه در فلسفه گفته شده، مطرح شود، بدین بیان که پیامبر یا امام - اگر چه مراتب بالای وجود را دارند - اما باز هم ممکن الوجود و

عین ربط به خداوند هستند، تصور آنکه بخواهند مستقل از خداوند کاری انجام دهند، با عین ربط بودن آنها ناسازگار است.

در پاسخ به این اشکال باید گفت که مقصود از استقلال در اینجا استقلال در وجود و فعل نیست تا مستلزم نقض عین ربط بودن شود، چرا که در اینجا نیز تمام افعال پیامبر یا امام با نگاه توحید افعالی مستند به خداوند است، همچنانکه سایر افعال او و نیز افعال دیگر بندگان چنین است. بلکه مقصود از استقلال آن است که چنانکه فرد خطاکاری فعل خود را انجام می‌دهد، خود فاعل مباشر خطا است، اما در نهایت این فعل را نیز به خداوند مستند می‌کنیم، افعال ولی در امر مدیریت اجتماعی یا تشریح حکم شرعی نیز چنین است. در امر مدیریت اجتماعی پیامبر یا امام اگر چه موظف است در محدوده شریعت فرمان دهد و جامعه را رهبری کند، اما چنان نیست که او برای هر عزل و نصبی یا هر جنگ و صلحی و مانند آن، از خداوند متعال اجازه گیرد و آنگاه اقدام به انجام آن کند، بلکه او در انجام این امور اختیاردار است؛ خداوند نیز این اختیار را بدو داده است. در اینجا بیان یک مثال می‌تواند تفاوت را روشن سازد.

در میان فرشتگان، عزرائیل مأمور گرفتن جان انسان‌هاست، اما هرگز چنین نیست که او مختار باشد جان چه کسی را در هر وقتی که تشخیص دهد، بگیرد و او را بمیراند، او در اینجا یک مجری و مأمور صرف است، بدون خواست و اعلام خدا هرگز نمی‌تواند جان هیچ انسانی را بگیرد. اما پیامبر یا امام در امر مدیریت اجتماعی همچون عزرائیل در امر گرفتن جان انسان‌ها نیستند. به دیگر سخن، پیامبر یا امام برای عزل و نصب‌ها، زمان و مکان جنگ و ... اگر چه بر اساس ضوابط کلی شریعت عمل می‌کند، اما چنین نیست که در تمام کارهای جزئی مدیریت نیز معطل فرمان خدا باشد بلکه در اینجا او مستقل است، اگر چه وجود و عمل او هم بر اساس توحید افعالی مستند به خداوند است.

با وجود این، اثبات چنین تفویضی نیازمند دلیل محکم و معتبر است. یادکرد دوباره این مسئله ضروری است که با توجه به آنکه تفویض به گونه‌ای که خداوند متعال امور را به ولی تفویض کرده و خود به‌طور کلی کنار کشیده باشد، چیزی جز شرک نیست و چنانکه گذشت، مستلزم محال است، از این رو، محور بحث ما همان تفویض طولی است. دیدگاه‌ها، آیات روایات موجود در این باب را می‌توان در دو بخش بررسی کرد:

الف. انکار تفویض و روایات آن

به طور کلی مسئله تفویض مورد انکار عالمان به نام شیعه قرار گرفته است و ایشان اصطلاح تفویض را به ویژه برای باورمندان به تفویض امر رزق و خلق به امامان علیهم السلام به کار می بردند. از باب نمونه، شیخ صدوق (ره) غالیان و مفوضه را در شمار کافران قرار داده، آنها را از یهود، نصارا، مجوس و به طور کلی از تمام بدعت گزاران و فرقه های گمراه بدتر می داند (صدوق، *الاعتقادات*، ص ۹۷). وی نشانه مفوضه و غلات را نیز این می داند که مشایخ و علمای قم را متهم به تقصیر می کنند (همان، ص ۱۰۱). شیخ صدوق در توضیح مقصود خود از تفویض، روایتی را بیان می کند که امام رضا علیه السلام مفوضه را شدیداً نکوهش کرده و آنها را باورمند به این دانسته که خداوند امر خلق و رزق را به امامان علیهم السلام واگذار کرده است (همان، ص ۱۰۰).

شیخ مفید نیز مفوضه را گروهی از غالیان می داند که از جمله عقاید ایشان آن بود که خداوند امر خلق و رزق را به امامان علیهم السلام واگذار کرده است (مفید، ص ۱۳۴-۱۳۳). برخی از پژوهشگران معاصر نیز همگام با عالمان پیشین بر دیدگاه تفویض امر خلق، رزق و تدبیر عالم به امامان علیهم السلام خط بطلان کشیده اند (مکارم شیرازی، *انوار الفقاهة* (کتاب البیع)، ص ۵۳۷).

فارغ از دیدگاه ها، اکنون باید به بررسی این مسئله در قرآن و سنت پردازیم. ممکن است گفته شود بر اساس آموزه های قرآنی، تفویض با توحید در خالقیت، رازقیت و ربوبیت که قرآن کریم بر آن تأکید کرده است، ناسازگار است.

چنانکه قرآن کریم از سویی گناه خداوند را علی الاطلاق تنها آفریننده و تنها کارگردان و سرپرست این عالم معرفی می کند (زمر/ ۶۲) به گزارش قرآن کریم، اعتقاد به توحید در خالقیت برای مشرکان نیز امری روشن بوده است (زخرف / ۹). آنها حتی با توحید ربوبی خداوند نیز مشکلی نداشتند و بدان اذعان می کردند:

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (يونس / ۳۱).

با وجود این، درباره این ادعا یعنی ناسازگاری تفویض مطلق یا ولایت بر تکوین با آموزه توحید باید گفت که اگر ولایت ولی در عرض ولایت خدا بوده باشد، بی گمان با توحید ناسازگار است، اما اگر چنین ولایتی در طول ولایت الهی و به نحو تفویض طولی باشد، در اینجا با توحید منافاتی ندارد. در حقیقت در اینجا ولی همان تدبیری را انجام می دهد که خداوند می خواهد، آن گونه روزی می دهد که خداوند اراده می کند، آنگاه می میراند یا زنده می کند که خدا خواهد؛ چرا که اراده و رضایت و علم او همان اراده و رضایت و علم خداوند متعال است.

نکته دیگر آنکه معنای توحید در خالقیت و رازقیت و غیره این نیست که خداوند متعال خود به طور مباشر بیافریند و روزی دهد، بلکه گاه این امور با واسطه انجام می شود، چنانکه انسان ها به طور طبیعی اگر به دنیا می آیند، از مجرای پدر و مادر است. اگر به مال و سرمایه ای دست می یابند، از راه پده و بستان های درون اجتماعی است، گرفتن جان انسان ها به دست عزرائیل است و ... اما در تمام این موارد، خداوند را خالق، رازق و قبض کننده جان ها می دانیم، حتی ادبیات قرآنی نیز گاه از وسایط سخن به میان آورده است، چنانکه درباره چگونگی گرفتن جان انسان ها می فرماید:

قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَيَّ رَبُّكُمْ تُرْجَعُونَ (سجده / ۱۱).

این در حالی است که در آیه ای دیگر می فرماید:

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا (زمر، ۴۲)

بنابراین آیات قرآن کریم منافاتی با آموزه تفویض مطلق یا ولایت بر تکوین ندارد. در روایاتی چند، تفویض و واگذاری امور عالم از جمله رزق و خلق و ... به امام علیه السلام انکار شده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. در روایتی صحیح آمده که امام رضا علیه السلام واگذاری امر دین به پیامبر اکرم (ص) را پذیرفته اما با آموزه تفویض امر خلق و رزق به ایشان مخالفت کردند و در ادامه بر توحید خدا در امر خلق و رزق تأکید کردند (صدوق، عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۰۲).

۲. امام رضا علیه السلام در روایت دیگری نیز تصریح کردند که هر کسی که گمان کند خداوند امر خلق و رزق را به حجت‌های خود واگذار کرده، قائل به تفویض شده و قائل به تفویض مشرک است (همان، ج ۱، ص ۱۲۴).

۳. شیخ صدوق (ره) روایتی را از زراره نقل می‌کند که بر اساس آن وقتی که زراره عقیده تفویض - یعنی واگذاری امور عالم به پیامبر و امام علی علیه السلام - را از قول باورمند به آن نقل کرد، امام علیه السلام او را دشمن خدا و دروغگو دانسته و به زراره تأکید کردند که وقتی به سوی او بازگشت این آیه از سوره رعد را برایش بخواند:

أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (صدوق، الاعتقادات، ص ۱۰۰).

۴. شیخ طوسی نیز نقل می‌کند که گروهی از شیعیان درباره بحث تفویض امر خلق و رزق به امامان علیهم السلام نزاع کردند، برای رفع اختلاف محمد بن عثمان - یکی از نواب امام زمان علیه السلام - رفتند. وی نیز این مسئله را با امام عصر علیه السلام مطرح کرده و در پی آن توقیعی از ناحیه مقدسه صادر گردید:

فَأَمَّا الْأئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ، وَيَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ، إِبْجَابًا لِمَسْأَلَتِهِمْ، وَإِعْظَامًا لِحَقِّهِمْ (طوسی، الغيبة، ص ۲۹۴).

بررسی روایات

با نگاهی دوباره و به دور از تعصب به روایات یادشده این نتیجه به دست می‌آید که هر چند مدلول روایات دسته اول نص گونه اندیشه تفویض را مردود دانسته است، اما باید دانست که آیا مقصود از تفویض در آن روایات، تفویض امور به گونه‌ای است که امام مستقل از خداوند و در عرض او به خلق و تدبیر عالم می‌پردازد یا آنکه مقصود تفویض امور به نحو طولی و غیر مستقل است.

با دقت بیشتر روشن می‌شود که تفویض مورد انکار در آن روایات، تفویض مورد بحث ما نیست؛ چه، تفویض مورد بحث یا همان نظریه ولایت بر تکوین، هیچگاه سر از شرک در نمی‌آورد، زیرا فرض بر این است که در اینجا خداوند متعال خود امر خلقت و رزق و تدبیر عالم را کسانی واگذار کرده که اراده آنها اراده خدا و رضایت آنها رضایت

خداوند است. چنانکه وقتی سخن از تفویض امر شریعت به نبی سخن به میان می‌آوریم، هرگز آن را ملازم با شرک نمی‌دانیم یا آنجا که تفویض امر رهبری امت به امام را می‌پذیریم، باز هم متهم به شرک نمی‌شویم. بله، آنجا که گفته شود خداوند این امور را امام واگذار کرده تا خود مستقل از خدا به رتق و فتق امور بپردازند، چنین آموزه‌ای سر از شرک در می‌آورد. جالب آنکه مخالفان نظریه تفویض یا ولایت بر تکوین نیز آن را محال ندانسته‌اند و تنها به دلیل نبود دلیل معتبر آن را قابل قبول ندانسته‌اند، از این رو، نمی‌توان روایات یادشده را تأییدی برای ابطال نظریه ولایت بر تکوین دانست.

ب. اثبات تفویض و روایات آن

از فضای روایاتی که تاکنون از آنها یاد کردیم، به‌خوبی روشن می‌شود که نظریه تفویض (به طور استقلالی یا طولی) در دوران حضور امامان علیهم السلام طرفدارانی داشته است. در منابع فرق‌نویسی و نیز حدیثی از این گروه نام برده شده و برخی از عقاید ایشان نیز ذکر شده است (اشعری، ص ۶۰ و ۶۱) اما اینکه اینان چه کسانی بودند و رهبر آنها چه کسی بوده است، داده‌های تاریخی چندانی وجود ندارد. با وجود این، برخی اهل سنت، از رهگذر این اندیشه، عالمان شیعی را متهم به تفویض کرده‌اند (حسنی رازی، ص ۱۷۶ و ۱۷۷).

قرآن کریم درباره این مسئله که آیا امور عالم به امامان واگذار شده یا نه، به‌گونه اثباتی سخنی نگفته، اما آیا نمونه‌هایی از مسئله تفویض امر به دیگران را معرفی کرده است؟

از برخی آیات به دست می‌آید که خداوند متعال گاه برخی امور را به غیر خود واگذار کرده است:

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا
(نازعات / ۱-۵).

براساس این آیات، فرشتگانی مسئول گرفتن جان مجرمان و فرشتگانی مسئول گرفتن جان مؤمنان هستند و گروهی دیگر نیز امور را تدبیر می‌کنند.

فارغ از این آیات نیز می‌دانیم که عزرائیل مسئول گرفتن جان انسان‌هاست، جبرائیل مسئول آوردن پیام وحی به پیامبر است، اسرافیل مسئول دمیدن در صور است. بنابراین اینکه بگوییم خداوند متعال، دست کم بخشی از امور را به برخی افراد واگذار و تفویض کرده است، امری محال نبوده، بلکه محقق است.

با وجود این، تأمل در این آیات گویای این نکته است که فرشتگان الهی در اینجا واسطه‌ای بیش نیستند. توضیح آنکه گاه کاری را به کسی واگذار کرده و او را کارگردان و تصمیم‌گیرنده در آن بخش به شمار می‌آوریم. گاه نیز تصمیم‌گیرنده و کارگردان خود ما هستیم و طرف مقابل تنها یک مجری است و خود اختیاری در رتق و فتق امور ندارد.

به نظر می‌رسد فرشتگان نیز صرفاً مجریان امر الهی هستند و چنین نیست که عزرائیل اختیار داشته باشد، در زمانی خاص جان بنده‌ای را بگیرد یا آنکه جبرائیل اختیار داشته باشد در زمان و مکانی خاص پیامی را به پیامبر برساند، در این موارد خداوند خود، تصمیم‌گیرنده و کارگردان بوده و فرشته فقط یک واسطه است، از این رو بر اساس آیات یادشده و نمونه‌های گفته‌شده، تفویض - دست کم به گونه‌ای که به دنبال آن هستیم - از آیات یادشده قابل استفاده نیست. به غیر از آیاتی که مربوط به فرشتگان است، می‌توان به برخی دیگر از آیات نیز استناد کرد که ظاهر در تفویض بخشی از امور به غیر خداست. نمونه آن حکومت‌هایی است که پیامبرانی نظیر حضرت سلیمان علیه‌السلام داشته‌اند.

توضیح آنکه، کسی حق حاکمیت بر دیگری را ندارد و حاکمیت بالاصالة از آن خداوند است، اما خداوند متعال گاه آن را به برخی پیامبران داده است. در اینجا حاکمیت پیامبر همان حاکمیت الهی است، و خداوند متعال امر اداره جامعه ایمانی را به غیر خود تفویض کرده است. اما چنین نیست که حاکم واسطه و مجری صرف باشد، بلکه او در حوزه حکمرانی خود، تصمیم‌گیری‌هایی دارد، بدون آنکه در یکایک آن تصمیم‌گیری‌ها از خداوند کسب تکلیف کند؛ البته روشن است که همه تصمیمات او در چارچوب همان قوانین الهی است، اما چنین نیست که او برای هر تصمیم جزئی با خدا مشورت کرده و نظر او را جویا شود.

در اینجاست که می توان گفت خداوند متعال امر رهبری اجتماع را به او تفویض کرده است. به دیگر سخن، اعطای حق حاکمیت به پیامبر و امام، نمونه ای از بحث تفویض امر است، همان حقی که به اتفاق عالمان شیعی به امام علیه السلام واگذار شده است، بدون آنکه آن را ولایت تکوینی نام نهند. اما فزون تر از آن - مثلاً تفویض امر در حوزه رزق، خلق، حیات و ممات و تدبیر امور عالم و ... - که مورد نزاع است، نیازمند بررسی بیشتری در حوزه روایات است.

برخی مواردی که می تواند مستند باورمندان به تفویض باشد، عبارت اند از:
 ۱. یکی از روایاتی که می تواند مورد استناد باورمندان به نظریه تفویض باشد، خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام مشهور به «خطبة البيان» است که در برخی از منابع شیعه و سنی آمده است.^۱ عبارات این خطبه در منابع مختلف یکسان نیست، با وجود این، در تمام منابع، عباراتی وجود دارد که مؤید نظریه تفویض است. برخی از فقرات این خطبه عبارت اند از:

أنا منزل الملائكة منازلها، ... أنا صاحب ثمود و الآيات، أنا مدمرها، أنا مزلزلها، أنا مرجعها، أنا مهلكها، أنا مدبرها، أنا بانيها، أنا داحيها، أنا مميتها، أنا محيها، ... أنا صاحب الأزلية الأولية، ... أنا مدبر العالم الأول... ألا فابشروا، فإلى يرد أمر الخلق ... أنا باب الأبواب أنا مسبب الأسباب ... أنا مسدد الخلائق أنا محقق الحقائق ... أنا محيي البرة.

در برخی دیگر از نسخه ها نیز این عبارات آمده است:

أنا مقلب القلوب و الابصار ... أنا الذي أتولى حساب الخلائق أنا داحي الارضين، أنا سماك السموات ... أنا مُخرج المومنين من القبور ... أنا اقامت السموات السبع بنور ربي و قدرته الكاملة أنا الغفور الرحيم و ان عذابي هو العذاب الاليم ... أنا ... المفوض اليه امره ... أنا فطرت العالمين ... أنا الباريء، أنا المصور في الارحام ... أنا أحيى و أميت، أنا اخلق و ارزق، أنا السميع، أنا العليم، أنا البصير

فارغ از این خطبه، صاحب کتاب مشارق انوار اليقين، خطبه ای دیگر را نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که ایشان در آن خطبه بر این مطلب که امر بندگان به او واگذار شده، تأکید کرده است (حافظ برسی، ص ۲۶۸).

۲. مقداد بن اسود ماجرای را بازگو می کند که بر اساس آن، امام علی علیه السلام سوار بر شمشیر شد و به آسمان رفت. نزدیک ظهر بود که از آسمان برگشته در حالی که از شمشیرشان خون می چکید و فرمودند که نفوسی در ملأ اعلی با هم درگیر شده بودند. من بالا رفته و آنها را تطهیر کردم. مقداد از ایشان پرسید که ای مولای من آیا امر ملأ اعلی به دست شماست؟ امام بیان کردند که ایشان حجت خدا بر اهل آسمان و زمین بوده و هیچ فرشته ای بدون اذن او قدم از قدم بر نمی دارد (همان، ص ۳۴۵-۳۴۴).

۳. سالم بن قبیصه از امام سجاد علیه السلام نقل می کند که خود را نخستین کسی دانسته که زمین را آفرید و آخرین کسی است که آن را از بین می برد. سالم می گوید نشانه آن چیست؟ فرمودند: «نشانه آن این است که من خورشید را از مغرب به مشرق برمی گردانم و از مشرق به مغرب.» گفته شد: انجام بده. ایشان هم انجام داد (طبری آملی، ص ۲۰۰-۱۹۹).

۴. جمهور بن حکیم نقل می کند که علی بن الحسین علیه السلام را دیدم که بال و پر درآورد، پرواز کرد و برگشت ... عرض کردم، آیا می توانید به آسمان پرواز کنید؟ حضرت فرمودند که ما آسمان را آفریدیم، چگونه نمی توانیم به آن صعود کنیم. ما حاملان عرش بوده و ... عرش و کرسی برای ماست (همان، ص ۲۰۲-۲۰۱).

۵. امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره می فرماید:

ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم و فصل الخطاب عندکم ... و امره الیکم ... بکم
فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا
بأذنه ... مفوض فی ذلک کله الیکم (صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳-
۶۱۰؛ همو، عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۷۴-۲۷۲).

بررسی روایات

چنانکه گذشت چند دلیل به طور عمده می توانست مورد استناد طرفداران نظریه ولایت بر تکوین یا همان تفویض باشد که به ترتیب به بررسی آنها می پردازیم:

الف. نخستین دلیل برخی فقرات خطبه بیان بود. پیش از هر چیز باید توجه داشت که در استناد به این خطبه میان عالمان شیعی توافق نظر وجود ندارد. بزرگانی همچون قاضی نور

الله شوشتری تصریح کرده‌اند که عبارات این خطبه موافق با قرآن و اصول مذهب نیست، راوی این خطبه مجهول است و ممکن است کسی از اهل سنت عبارات این خطبه را ساخته و به نام آن حضرت مشهور ساخته باشد تا در پی آن عوام شیعه بدان اقبال کرده و همین امر موجب تشیع بر مذهب تشیع گردد (شوشتری، ص ۹۱-۹۰).

علامه مجلسی نیز این خطبه را خطبه‌ای می‌داند که در کتاب‌های غالیان یافت می‌شود و به طور ضمنی آن را رد کرده است (مجلسی، ج ۲۵، ص ۳۴۸).

در سوی مقابل، عالمانی همچون فیض کاشانی این خطبه را مشهور دانسته و بدان استناد کرده‌اند (فیض کاشانی، ص ۱۹۹). قاضی سعید قمی این خطبه را صحیح و متعلق به امام علیه‌السلام دانسته و برخی فقرات احادیث کتاب توحید شیخ صدوق را برگرفته از همین خطبه می‌داند (قمی، ج ۲، ص ۷۰۸). اختلاف روی صحت این خطبه به عالمان معاصر نیز کشیده شده است، چنانکه برخی آن را خطبه‌ای جعلی و مملو از غلط و غلو و بی‌سند (عسکری، ج ۱، ص ۵۸۰) و برخی آن را صحیح و اعراض از این خطبه و امثال آن را ظلم به اهل بیت می‌دانند (آشتیانی، ص ۶۵۷-۶۵۳).

درباره محتوای فقرات این خطبه نیز باید اذعان کرد که صحیح‌ترین برداشت از عبارات یادشده آن است که آن را موافق با نظریه تفویض کلی - به‌گونه طولی - بدانیم. زیرا امر دائر بین آن است که یا آن را بر تفویض امر عالم به‌گونه استقلال‌ی به امام علی علیه‌السلام حمل کنیم یا آنکه آن را ظاهر در تفویض به‌گونه طولی بدانیم؛ چنانکه در خطبه‌ای دیگر که نقل شده بود به امر تفویض تصریح شده بود: «أنا المفوض إلی أمر الخلاق» فرض اول که ملازم با شرک است که پیشتر از آن سخن به میان آمد، از این رو تنها فرض دوم باقی می‌ماند، از این رو اگر موافقان این خطبه فقرات یادشده را نیز در اختیار داشته باشند، می‌توان مدلول این خطبه را موافق با نظریه آنها دانست.

با وجود این، توجه به چند نکته ضروری است. اولاً این خطبه به لحاظ سندی قابل خدشه است، چراکه نشانی از آن در متون روایی نخستین به چشم نمی‌آید؛ افزون بر آن، صاحب مشارق انوار الیقین، این خطبه را به طور مرسل نقل کرده است. این نکته موجب می‌شود که نتوان از عبارات این خطبه به عنوان دلیلی برای نظریه تفویض بهره برد. ثانیاً اینکه بتوان بر اساس محتوای بلند یک سخن، نسبت به صدور آن از معصوم اطمینان پیدا

کرد، اگرچه به طور کلی صحیح است، در خصوص این خطبه، ناصواب می‌نماید؛ زیرا که الفاظ این خطبه چندان سنگین و بلند هم نیستند و اگر کسی عقاید غالبانه داشته باشد، به راحتی می‌تواند این واژگان را انشا کند:

أنا منزل الملائكة منازلها، صاحب ثمود و الآيات، أنا مدمرها، أنا مزلزها، أنا مرجعها، أنا مهلكها، أنا مدبرها، أنا بانيها، أنا داحيها، أنا مميتها، أنا محيها، ... أنا مُخرج المؤمنين من القبور أنا اقمتم السموات السبع بنور ربي و قدرته الكاملة أنا الغفور الرحيم....

بیان این گونه الفاظ برای کسی که قصد جعل داشته باشد، چندان دشوار نیست تا گفته شود، این قبیل سخنان فقط از معصوم می‌تواند صادر شود. مقایسه این قسم سخنان با آنچه در نهج البلاغه آمده، نیز می‌تواند به این ادعا کمک کند که چنین سخنانی هرگز با خطبه‌های نهج البلاغه که در اوج فصاحت و بلاغت هستند، قابل مقایسه نیست. ثالثاً صدور این سخنان از امام علی علیه السلام در آن دوره زمانی، پس از بیست و پنج سال خانه نشینی، آن‌هم در جمع عمومی برای مردمی که گاه در واجبات اولیه خود دچار مشکل بوده و به راحتی بدعت‌های صورت گرفته در امور فقهی - همچون اذان، وضو و نماز - را پذیرفته بودند، قدری بعید می‌نماید. رابعاً نمونه این سخنان حتی در زمانی که امامان علیهم السلام در آزادی بیشتری به لحاظ بیان معارف دینی بودند، و شاگردانی برجسته و دانشمند داشتند، نیز دیده نمی‌شود.

ب. درباره روایت مقداد بن اسود و این ماجرا که امام علی علیه السلام سوار بر شمشیر به آسمان رفته در درگیری میان نفوس در ملأ اعلی را با شمشیر و کشتن برخی از ایشان حل و فصل کند، نیز باید گفت بر اساس منابع موجود، این داستان تنها در کتاب مشارق انوار الیقین ذکر شده است. افزون بر آن، صاحب مشارق نیز آن را مرسل نقل کرده است، ضمن آنکه نفس وجود چنین ماجرای بسیار بعید می‌نماید، اینکه امام سوار بر شمشیر شده و به آسمان برود و با شمشیر و کشتن برخی نفوس، غائله را فیصله دهد، امری نیست که بتوان آن را با صرف یک روایت آن‌هم در یک کتاب در قرون متأخر پذیرفت. همچنین مقصود از ملأ اعلی و نیز نفوس آن مکان روشن نیست، اگر مقصود

آسمان‌هاست، اینکه نفوس - اگر مقصود همان فرشتگان یا ارواح مردگان باشند - در آنجا درگیری داشته باشند، نیز از عجایب این داستان است.

ج. درباره سخن امام سجاد علیه‌السلام که خود را نخستین آفریدگار زمین دانستند، نیز باید گفت راوی این سخن، سالم بن قیصه است که نه تنها نامی از او میان در متون رجالی نیست، که حتی در متون حدیثی تنها یک بار نام وی آمده است و آن هم برای نقل همین روایت است. محمد بن سعید نیز که این روایت را از سالم بن قیصه نقل کرده، مشترک میان هفت نفر است^۲ که وضعیت هیچ یک از این هفت نفر در متون رجالی روشن نیست. پرواضح است که به چنین روایتی نمی‌توان اعتماد کرد.

د. روایت دیگری که در این میان نقل شده بود، روایت جمهوربن حکیم از امام سجاد علیه‌السلام است که وی دید امام علیه‌السلام که بال و پر در آورد، پرواز کرد و برگشت و آنگاه مدعی شد که ما خود آسمان را آفریده‌ایم. درباره این روایت نیز باید گفت که جمهوربن حکیم نه تنها نامی از او در متون رجالی نیست، بلکه در متون حدیثی نیز تنها یک بار نام وی آمده است که برای نقل همین روایت بوده است. وضعیت دیگر راویان این حدیث یعنی ثابت بن ثابت، محمد بن اسحاق صاعدی و عبدالله بن منیر نیز دقیقاً مانند جمهوربن حکیم است. از این رو این روایت نیز قابلیت استناد را ندارد.

ه. دیگر روایتی که می‌توانست مستند قول ولایت بر تکوین و تفویض باشد، زیارت معروف جامعه کبیره است که به لحاظ سندی و دلالتی باید بررسی شود. به لحاظ سندی، در سند این زیارت موسی بن عمران نخعی وجود دارد که فردی مهمل است. از این رو این زیارت‌نامه به لحاظ سندی دارای اعتبار لازم نیست. با وجود این، بلندی محتوای این زیارت‌نامه چنان است که نمی‌توان تصور کرد، جز معصوم بتواند آن را انشا کند و نقل این زیارت‌نامه نیز در متون قدما همچون ابن قولویه، شیخ صدوق و شیخ طوسی - که در بررسی احادیث دقت فراوانی داشتند - نشان از اعتماد به این معنا دارد. همچنین وجود آن در دو کتاب از کتب اربعه شیعه نیز بر قوت اعتبار آن می‌افزاید، ضمن آنکه نام موسی بن عمران نخعی در زمره غالیان نیست تا گفته شود این زیارت به وسیله غالیان جعل شده است.

بنابر آنچه گذشت، می‌توان گفت که زیارت جامعه کبیره را باید سخنی صادر از معصوم دانست که قابلیت استناد را دارد.^۳

به لحاظ دلالت عبارات این زیارت‌نامه بر آموزه ولایت بر تکوین و تفویض مطلق باید گفت که صریح‌ترین عبارت‌هایی که می‌تواند مورد استناد نظریه ولایت بر تکوین و تفویض قرار گیرد، عبارت‌اند از: «ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم».

این دو عبارت در نگاه نخست همان آموزه تفویض را به ذهن متبادر می‌سازد، بدین معنا که بازگشت مردم به سوی شماست و حساب و کتاب آنها بر عهده شماست. بدین معنا که چون تمام کارها به دست شماست مردم باید به شما مراجعه کنند. برخی پژوهشگران این دو عبارت را چنین معنا کرده‌اند، که چون در دو جمله قبل از این عبارت سخن از آن است که «فَالرَّاعِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَ اللّٰزِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ» در اینجا نیز معنا چنین است که اگر کسی بخواهد از امامان علیهم السلام جدا نشود، باید به ایشان مراجعه کرده و عقاید خود را به ایشان عرضه کند. همچنین مقصود از عبارت دوم نیز آن است که امام به حساب و کتاب مردم در قیامت رسیدگی می‌کند (جوادی آملی، ج ۶، ص ۳۸۲-۳۸۱).

بر اساس این برداشت، عبارت نخست مربوط به دنیا و عبارت دوم مربوط به آخرت است. این برداشت، اگر چه فی‌نفسه مشکلی ندارد، اما احتمال دیگری که وجود دارد آن است که هر دو عبارت، مربوط به قیامت باشند، بعلاوه آنکه فقره «ان علینا حسابهم» که مربوط به آخرت است، پس از عبارت «انِ الْاِیْمَانِ اِیَابُهُمْ» آمده و می‌تواند فقره اول را نیز مرتبط به آخرت کند.

ضمن آنکه دو عبارت یادشده یادآور دو آیه قرآن کریم هستند: «انِ الْاِیْمَانِ اِیَابُهُمْ ثُمَّ انِ عَلَيْنَا حِسَابُهُمْ» (غاشیه/ ۲۶ و ۲۵). از این رو، می‌توان این احتمال را هم داد که امام علیه‌السلام با توجه به این دو آیه قرآن، چنین فرموده باشد. به هر روی، این فقرات دلالتی بر تفویض مطلق ندارند.

دیگر عبارات زیارت جامعه چنین است: «و فصل الخطاب عندکم و آیات الله لدیکم و عزائم فیکم و نوره و برهانه عندکم و امره الیکم» شاهد سخن در فقره «و امره الیکم» است. این تعبیر، در نگاه نخست، به‌ویژه اگر به اطلاق آن نگریسته شود، مؤید نظریه

تفویض است؛ چراکه «امر» مطلق بوده و شامل تمام امور از جمله خلق و رزق و تدبیر و ... می‌شود. اما با تأمل بیشتر، به‌ویژه با دقت در سیاق آن روشن می‌شود که نمی‌توان چنین برداشتی را از این عبارت داشت؛ چرا که محور سخن در عبارات پیشین به‌طور عمده حول امور تشریحی و دینی است، از این رو، در این سیاق نمی‌توان به اطلاق آن ملتزم شد، به‌ویژه آنکه بلافاصله پس از این عبارت، چنین آمده است: «مَنْ وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالِيَّ اللَّهُ وَ مَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادِيَ اللَّهُ وَ مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهُ وَ مَنْ اِعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اِعْتَصَمَ بِاللَّهِ اَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ» اگر مقصود، از «امر الیکم» امر تکوینی و خلق و رزق باشد، عبارات بعدی معنایی متناسب با آن نخواهند داشت، اما اگر مقصود از آن، همان امور تشریحی و بیان احکام دین خدا باشد، آنگاه پیروی از ایشان در این امور معنادار است.

دیدگاه برگزیده

چنانکه گذشت دو دسته روایات درباره اندیشه ولایت بر تکوین یا همان تفویض مطلق وجود داشت که مورد بررسی قرار گرفت. با بررسی دو دسته روایات این نتیجه به‌دست آمد که اولاً روایاتی که به انکار نظریه تفویض و ولایت بر تکوین می‌پردازند، تفویض به‌گونه استقلالی را در نظر دارند که محل بحث ما در اینجا نیست. ثانیاً روایاتی که می‌توانست مؤید نظریه ولایت بر تکوین یا تفویض باشد، یا به لحاظ سندی دچار ضعف بود یا دلالت روشنی بر ادعای مورد بحث نداشت. از این رو، بر این باوریم که اگر چه نظریه ولایت بر تکوین به لحاظ ثبوتی می‌تواند صحیح باشد، اما دلیلی بر اثبات آن در مجموعه معارف دینی وجود ندارد؛ چنانکه دلیلی بر انکار آن نیز وجود ندارد.

نتیجه

نتایج به‌دست آمده از این نوشتار عبارت‌اند از:

۱. ولایت تکوینی را می‌توان به دو گونه ولایت در تکوین (تفویض محدود) و ولایت بر تکوین (تفویض مطلق) تصور کرد؛

۲. ولایت در تکوین امری مورد پذیرش عالمان شیعی بود و کرامات ایشان نمونه‌ای از همین گونه ولایت است؛

۳. ولایت بر تکوین به معنای واگذاری امور عالم اعم از خلق، رزق و تدبیر به امام است. این آموزه اگر چه، وقتی به گونه طولی - و نه استقلالی - تصور شود، فی‌نفسه امری محال نیست، اما شاهدی بر تحقق این تفویض از آیات و روایات در دست نیست.

یادداشت‌ها:

۱. خطبة الیّان که منسوب به امام علی علیه‌السلام است، همواره مورد بحث بوده است. این خطبه در ضمن خطبه‌هایی که سید رضی در نهج البلاغه آورده است، نیامده و دقیقاً روشن نیست که برای نخستین بار این خطبه در کدام کتاب آمده است. سیدحیدر آملی (حدود ۷۹۰ق) از این خطبه یاد کرده و فقراتی از آن را آورده است (آملی، ص ۳۸۳). رجب برسی (۸۱۳ق) بخش‌هایی از این خطبه را با عنوان خطبة الافتخار آورده (رجب برسی، ص ۲۶۵ - ۲۶۰). از علمای اهل سنت، قندوزی این خطبه را نقل کرده است (قندوزی، ج ۳، ص ۲۰۸-۲۰۷). ترجمه‌های فراوانی برای این خطبه نگاشته شده و شروح فراوانی بر این خطبه زده شده است که از جمله آنها شرح مرحوم محمدتقی مجلسی است. برای تفصیل بیشتر ر.ک: مسعود بیدآبادی، ش ۲۵، ص ۸۱-۶۹.

۲. محمد بن سعید آذربایجانی، محمد بن سعید جمحی، محمد بن سعید مدائنی، محمد بن سعید اموی، محمد بن سعید اصبهانی، محمد بن سعید بن غزوان، محمد بن سعید بن محمد.

۳. آیت الله جوادی آملی می‌نویسند: «متن زیارت جامعه کبیره به گونه‌ای است که هر منصفی صدور این معارف بلند را از غیر معصوم محال عادی می‌داند. افزون بر آن که خطوط کلی آن را با خطوط کلی معارف قرآن کریم که مرجع نهایی در بررسی روایات است هماهنگ می‌بیند و این، چیزی است که ما را از بحث سندی آن بی‌نیاز می‌کند.» جوادی آملی، ج ۱، ص ۸۸.

منابع

قرآن کریم

آملی، سیدحیدر، *جامع الاسرار*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۸.

ابن قولویه، جعفر بن محمد، *کامل الزیارات*، نجف اشرف، انتشارات مرتضویه، ۱۳۵۶.
اشعری، سعد بن عبدالله، *المقالات والفرق*، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰ ش.

بیدآبادی، مسعود، «نگاهی به خطبة الافتخار و خطبة تطنجیه» در علوم حدیث، ش ۲۵.
جوادی آملی، عبدالله، *ادب فنای مقربان*، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۱.
حسنی رازی، سیدمرتضی بن داعی، *تبصرة العوام*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، اساطیر، ۱۳۶۴.

حافظ برسی، رجب بن محمد، *مشارق انوار الیقین*، بیروت، اعلمی، ۱۴۲۲ق.
شوشتری، نور الله، *الصوارم المهرقة فی نقد الصواعق المحرقة*، تهران، نهضت، ۱۳۶۷.
صدوق، محمد بن علی بن حسین، *الاعتقادات فی دین الامامیة*، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۴ق.
_____، *الامالی*، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۰ق.

_____، *عیون اخبار الرضا (ع)*، تهران، جهان، ۱۳۷۸ق.
_____، *من لا یحضره الفقیه*، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.
صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان*، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۲ق.
طبری آملی، محمد بن جریر بن رستم، *دلائل الامامة*، قم، موسسه البعثة، ۱۴۱۳ق.
طوسی، محمد بن حسن، *الغیة*، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ق.
_____، *مصباح المتجهد*، بیروت، موسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ق.

عسکری، سیدمرتضی، نقش‌نامه در احیای دین، تهران، مرکز فرهنگی انتشارات منیر، ۱۳۸۲.

فیض کاشانی، ملامحمد محسن، کلمات مکنونه، تهران، فراهانی، ۱۳۶۰.

قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تحقیق سیدطیب موسوی جزائری، قم، انتشارات دارالکتاب، ۱۳۶۷.

قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة لندوی القریبی، تحقیق سیدعلی جمال اشرف الحسینی، بی‌جا، دارالاسوة، ۱۴۱۶ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۲.

مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان، تصحیح الاعتقاد، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الفقاهة، قم، انتشارات مدرسه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۵ق.

_____، پیام قرآن، قم، انتشارات مدرسه الإمام امیرالمؤمنین (ع)، ۱۳۶۷.

Archive of SID